**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه دوازدهم\_29 مهر 1399**

[بررسی فرمایش آقای خویی در مساله]

در توضیح فرمایش حضرت آقای سیستانی رسیده اییم به نقل قولی که از آقای خویی اعلی الله مقامه الشریف دارد و نقدی که بر استاد خودشان دارد، برای اینکه این بخش بهتر روشن شود، اجازه بفرمائید ابتدا فرمایش آقای خویی را توضیح بدهم، بعد ببینیم اشکال آقای سیستانی چیست.

مصباح الاصول، صفحۀ 422، جلد 48 موسوعه، جلد سوم مصباح. ایشان می فرماید تخصیص از بحث تعارض خارج است، شما دیدید آقای سیستانی اصرار داشت که تخصیص داخل بحث تعارض است اما ایشان می فرماید نه خارج است و توضیح وجه خروج تخصیص از بحث تعارض متوقف است بر یک مطلبی.

[حجت شدن دلیل پس از گذر از سه مرحله]

آن امر اینکه هر عامی، بلکه هر دلیلی اگر بخواهد حجت شود، متوقف است بر سه امر، حجت در اینجا یعنی **ما یصح الاحتجاج به من المولی علی العبد و من العبد علی المولی**. اگر بخواهد دلیلی روای حجت قرار بگیرد از جمله یک عام حجت قرار بگیرد، این متوقف است بر این که سه امر محقق شود:

1. **صدوره من المعصوم**؛ تا روایتی ثابت نشود که این سخن معصوم است، حجت قرار نمی گیرد. مباحثی که در حجیت خبر واحد گفتیم، مبانی مختلفی را که در آنجا متعرض شدیم، همه حول محور صدور در روایت می گردد، یعنی آن کسی که می گوید من خبر صحیح اعلائی می خواهم، آن می گوید صدور من المعصوم یعنی این که خبر صحیح اعلائی باشد.

آن کسی که می گوید من خبر صحیح می خواهم و لو اعلائی نباشد، آن کسی که به خبر ثقه هم بسنده می کند و لو صحیح نباشد. آن کسی که به خبر موثوق الصدور اکتفا می کند، این ها مبانی متعدده ایی است که در بحث خبر واحد مطرح شد و همگی برای این بود که کی و کجا و طبق چه شرائطی می توان یک روایت را به عنوان صادر من المعصوم تلقی کرد. این امر اول.

پس امر اولی که تا محقق نشود حجیت نمی آید، صدور من المعصوم است.

1. اینکه اثبات کنی این جمله ایی که این ظهور را دارد مراد متکلم است چون ممکن است او جمله ایی را بگوید خلاف ظاهر اراده کند. مجاز مثلا اراده کن. آنچه متصدی این بخش است، بناء عقلا است بر اصالة الحقیقة که می گویند مجاز گویی محتاج به قرینه و شاهد و دلیل است، اصل حقیقت است، اصل عقلائی حقیقت گویی. این هم می تواند امر دوم را اثبات کند، که ظاهر کلام مراد متکلم هست، این هم امر دوم.
2. اینکه در اینجا جدیت در اراده هست و به عبارت دیگر گوینده در پی بیان حکم است جدا؛ چون ممکن است فقط ارادۀ استعمالیه باشد و بس. مثلا به غایت امتحان یا در اثر تقیه سخنی را گفته باشد و در ان سخن جدیتی نباشد. باز متصدی این امر هم بناء عقلاء است بر اینکه اگر شک کنند در مراد جدی، می گویند اصل مراد جدی داشتن است مگر قرینه ایی مثل قضیة حضرت ابراهیم علی نبینا و اله و علیه السلام در مورد امتحان در ذبح فرزندش باشد، یا اثبات کنیم روایتی دلالت بر تقیه دارد.

حال اگر قرینه بر خلاف ظاهر بود، اگر قرینه بود بر خلاف ارادۀ جدیه، اینجا دیگر نمی توانیم به ظهور کلام او استناد کنیم، البته مع قیام القرینة القطعیه بر این که خلاف الظاهر اراده شده است، بر اینکه خلاف ظاهر اراده شده است، بر این که اصالت الجد نداریم. چه این قرینه قطعیه متصله باشد و چه منفصله، از این جهت که وقتی قرینه آمد دیگر نه مرحله دوم اثبات می شود که اثبات ظهور باشد، نه مرحله سوم که اثبات اراده جدیه باشد، در این جهت بین القرینة المتصلة با قرینۀ منفصله فرقی نیست. غایة الامر فرقی که قرینۀ متصله با قرینۀ منفصله دارد این است که قرینۀ متصله باعث می شود از اول ظهوری منعقد نشود، اما قرینة منفصله نمی تواند مانع انعقاد ظهور من اول الامر باشد، بلکه دلالت میکند بر اینکه این ظهور مراد نیست،

این در قرینۀ قطعیه و هکذا الکلام در قرینۀ ظنیۀ معتبره مثل خبر واحد، آن هم یک قرینه ایی است که باعث می شود اگر منفصلا بیاید ما بگوییم ظاهر دیگر مراد نیست، پس از این جهت که قرینه چه متصله و مچه منفصله می تواند هم مانع انعقاد ظهور باشد، هم مانع تحقق ارادۀ جدیۀ باشد از این جهت، فرقی بین قرینۀ قطعیه، با قرینۀ ظنیه نیست. بله یک فرقی بین قرینۀ قطعیه با قرینۀ ظنیه هست، و آن این که قرینۀ قطعیه مقدمة علی العام بالورود، در حالی که قرینۀ ظنیه معتبره مقدمۀ علی العام بالحکومة. شما اگر یک عامی داشتید، "اکرم العلماء" خبر متواتر اقامه شد که نباید عالم فاسق را اکرام کنیم، حال اگر شک کنیم که عموم عام شامل عالم فاسق هم می شود یا نه؟ این شک را آن خبر متواتر بالوجدان بر می دارد. این شک را آن خبر متواتر بالوجدان بر می دارد، و دیگر با وجود قرینۀ قطعیه بالوجدان شکی باقی نخواهد ماند، ورود یعنی خروج وجدانی، به برکت تعبد، وقتی خبر متواتر گفت، اکرام فاسق نه، پس معلوم می شود، فاسق ولو عالم است اما از تحت اکرم العلماء بالوجدان خارج شد، **لارتفاع موضوع حجیته، بالوجدان**. این می شود ورود.

اما اگر قرینه قرینۀ ظنیه مثل خبر واحد بود، این مقدمٌ علی العام بالحکومة و موضوع در دلیل محکوم، حقیقتا نمی رود با تعبد شرعی از بین می رود، اگر مولا گفت، اکرم العلماء، بعد خبر واحدی آمد، گفت "لا تکرم الفساق من العلماء" شما نمی توانید جزم و یقین پیدا کنید نسبت به خروج عالم فاسق از تحت اکر العلماء. خبر واحد است، علم آور که نیست، ولی چون خبر واحد حجت است، به برکت این حجت تعبدیه، عالم فاسق را از تحت اکرم العلماء خارج می کنیم به تعبد الشرعی. حال یک عبارتی در مصباح الاصول است، می گوید **فالدلیل الخاص و ان کان مخصصا بالنسبة الی الدلیل العام، لکنه حاکم بالنسبة الی دلیل حجیة العام، اذ الموضوع الماخوذ فی دلیل الحجیة هو الشک و دلیل الخاص یرفع الشک تعبدا فمرجع التخصیص الی الحکومة بالنسبة الی دلیل الحجیة فلا منافاة بینهما علی ما تقدم**

ما در " اکرم العلما" و "لا تکرم العالم الفاسق" دو چیز را باید ملاحظه کنیم، یکی خود عام و خود خاص، عام العلماء، خاص العالم الفاسق. به برکت تخصیص می گویید نسبت بین این دو عنوان، یعنی العلماء با العالم الفاسق، نسبت عام و خاصل است، ولی همین جا شما یک نگاه دیگری بکنید به دو دلیل، نه به خود آن عام، بگویید دلیل خاص نسبت به دلیل حجیت عام چه نسبتی دارد؟ دلیل خاص نسبت به دلیل حجیت عام چه نسبتی دارد؟

دلیل حجیة عام چیست؟ مثلا دلیل حجیت خبر واحد. این که ما دلیل اقامه کردیم الخبر الواحد العام حجة، حال امد گفت لا تکرم العالم الفاسق، این دو چه نسبتی با هم دارند؟ می گوید حکومت. چون شک می کنیم با وجود " لاتکرم" باز اکرام زید عالم واجب است یا نه؟ می گوییم وقتی خاص حجت است، دیگر شک معنا ندارد، شک برداشته شد اما به برکت، تعبد و این یعنی حکومت. بنابراین قرینۀ ظنیه هم مقدمة علی العام، منتهی تقدم قرینۀ ظنیه دیگر بالورود و الوجدان نیست، بلکه به دلیل و در اثر وجود تعبد الشرعی است، و موضوع حجیة عام بالوجدان نمی رود، بلکه بالتعبد الشرعی می رود. در چنین جایی دلیل خاص مخصص دلیل عام است، اما این دلیل خاص نسبت به دلیل حجیت عام، حکومت دارد چون شک را تعبدا بر داشت.

این جمله اساسا برای این است که بگوییم این تخصیص بالاخره برگشت به نوعی حکومت. همانطور که قبلا از ان طرف گفتیم ، گفتیم به تخصیص بر می گردد. هم چنان که قبلا گفتیم هر حکومتی به تخصیص بر می گردد این جا عام و خاص که قرینه و ذو القرینه هستند، اگر قرینه ظنیه باشد، حکومت هست و این تخصیص بر می گردد به این حکومت، همۀ این ها برای این است که بگوییم چون در اینجا نص و ظاهری هست، عام ظهور دارد، خاص نص است یا اظهر و ظاهری در کار است. عام ظاهر است و خاص اظهر است قرینه و ذو القرینه ایی موجود است خاص قرینه است و عام ذو القرینه. پس تعارضی بین العام و الخاص مشاهده نمی شود. و خاص از لحاظ حکومت، البته اگر خاص ظنی باشد مقدم بر عام است.

[ما الفرق بین الحکومة و التخصیص]

خب حالا سوال، شما که این همه را به یکدیگر برگرددانید، حکومت را به تخصیص، تخصیص را به حکومت. پس **ما الفرق بین الحکومة و التخصیص**؟

جواب: **فتحصل مما ذکرناه انّه لا تنافیه بین العام و الخاص و ان الخاص، یقدم علی العام، من باب الحکومة بالنسبة الی دلیل حجیة العام، و ان کان تخصیصا بالنسبة الی نفس العام و هذا هو الفارق بین التخصیص و الحکومة المصطلحه. فان الدلیل الحاکم، حاکمٌ علی نفس الدلیل المحکوم فی الحکومة الاصطلاحیه، بخلاف التخصیص، اذا الخاص لیس حاکما علی نفس العام بل حاکم علی دلیل حجیة العام، علی ما عرفتَ.**

معنای این عبارت با مثال این است:

اگر مولا گفت "اکرم العلماء" بعد فرمود "الادیب لیس بعالم،" یا "الفاسق لیس بعالم"، اینجا خود "الادیب لیس بعالم"، بر خود "اکرم العلماء" حکومت پیدا می کند، خود دلیل حاکم که گفت "الادیب لیس بحاکم"، این بر آن طرف حکومت پیدا کرد یعنی دلیل حاکم حکومت پیدا می کند بر نفس دلیل محکوم که اکرم العلماء بود و دائره العلماء را تضییق می کند به علماء غیر ادیب.

در حالی که اگر گفت، "اکرم العلماء" و بعد منفصلا گفت " لا تکرم الفساق من العلماء" این جا بین دلیل حجیت بین این خاص و بین آن عام اگر بخواهید نسبت سنجی کنید، می گویید خاص مقدم بر عام است من باب الحکومة.

اما بالنسبة الی دلیل حجیة العام، و ان کان تخصیصا بالنسبة الی نفس العام. دو کار صورت گرفته است، توسط " لا تکرم الفساق من العلماء" دو کار صورت گرفته است، یکی دائره دلیلی که می گوید " اکرم العلماء" تضییق شده است،- این تعبیر، تعبیر بهتر از قبل است، - و دیگری این که عام العلماء شد خاص، العلمائی که فاسق نباشند. پس خاص مقدم بر عام است **من باب الحکومة بالنسبة الی دلیل حجیة العام** و تخصیص است بالنسبه الی خود خود عام . واگر بین حکومت و تخصیص فرقی هست این است و الا مآل تخصیص به حکومت و به نحوی مآل حکومت هم به خصیص بر می گردد. البته این در جایی است که خاص ما ظنی باشد نه در خاص قطعی.

این بحث ناتمام ماند ان شاء الله جلسه آینده

حتما مصباح الفقاهة و تقریرات آقای سیستانی را مراجعه بفرمائید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین